

ساحلِ خاطرات - مسعود نقره کار

جنون رودابه است این سرزمین "

هزار پرده فروهشته اند و می نگرند

و خاک وقتی آخته شد

شغاد را

"حتی از پشت زال برمی انگیزند

دیتونا بیچ، از ساحل های اقیانوس آتلانتیک (اقیانوس اطلس) در ایالت فلوریدا امریکاست

در آپارتمان کوچک ام در فرانکفورت (آلمان) و در خانه ام در اورلندو- فلوریدا (امریکا) سالیانی میزبان تعدادی از دوستان و نادوستان اهل قلم و سیاست بودم

آپارتمان فرانکفورت حکایت ها در سینه دارد، حکایت های تراژیک و متفاوت با خانه اورلندوی امریکا. بخشی از خاطرات آپارتمان فرانکفورت را در رمان "قبیله من" که به سال ۲۰۰۵ منتشر شد و یادداشت هایم روایت کرده ام

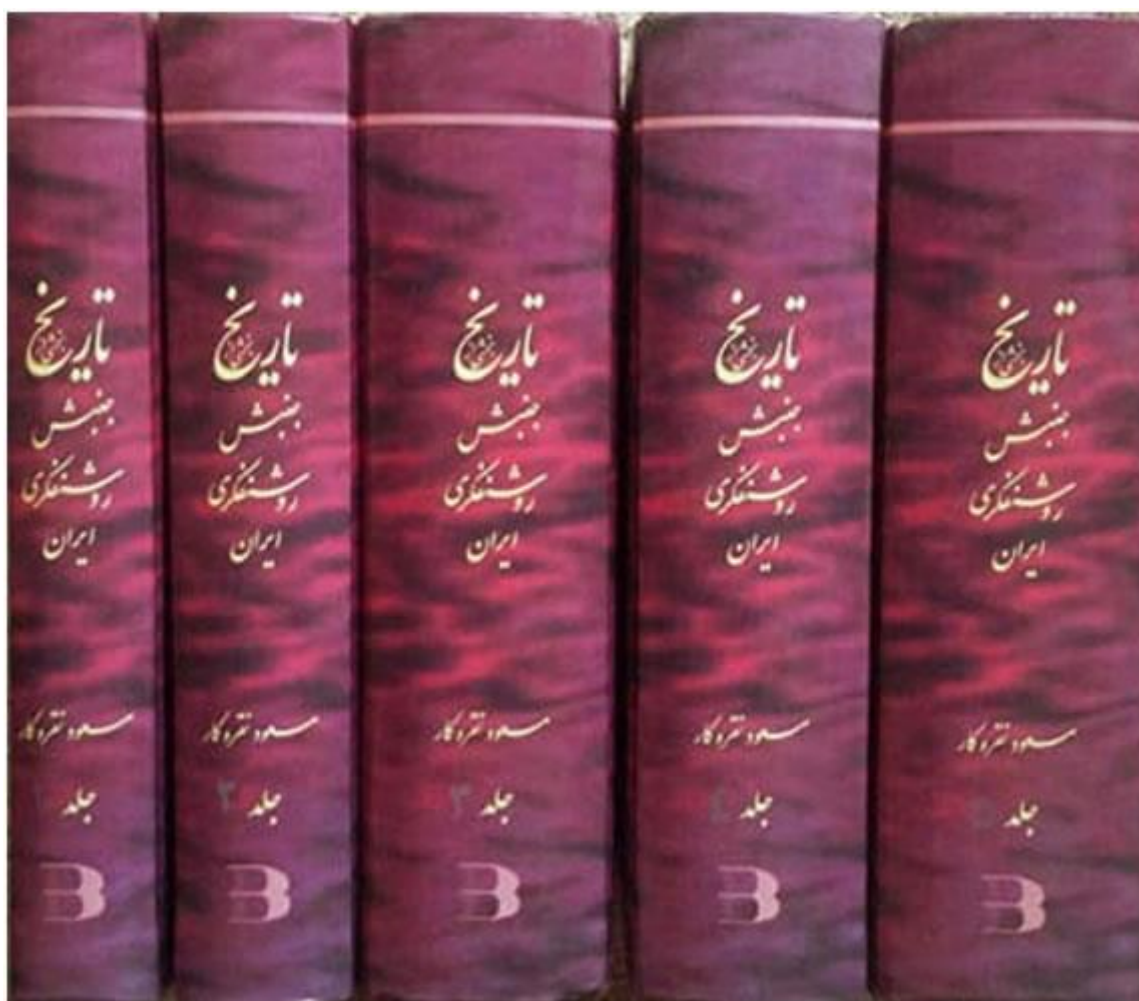
در اورلندو به نام و به همت "کانون فرهنگی ایرانیان شهر اورلندو" از اهل قلم و هنر و سیاست دعوت می شد تا در برنامه های متنوع از جمله سخنرانی، مناسبت ها و برنامه های هنری شرکت کنند. از سال ۱۹۹۶ تا به امروز (سال ۲۰۲۳) بیش از ۱۰۰ تن از اهل قلم و هنر و سیاست از داخل و خارج کشور در برنامه های این کانون فرهنگی شرکت داشتند

این روزها در حال نوشتن خاطراتم از ساحل "دیتونا بیچ" و برخی از میهمانان "کانون فرهنگی ایرانیان شهر اورلندو" هستم. خاطرات ساحل اطلس اسطوره ای که با ده ها نویسنده و شاعر و اهل سیاست و فرهنگ و هنر، و عزیزانی دیگر زیرنگاه مرغان دریائی و کفترچاهی هایش (۱) گشت زدیم، حکایت شادی ها و رنج هایی ست که روایت و تقسیم کردیم

نام برخی از میهمانان این کانون فرهنگی

بزرگ علوی، محمد مختاری، شمس لنگرودی، جواد مجابی، محمد نوری، حسن میرعابدینی، احسان یارشاطر، اسماعیل خوئی، فرامرز سلیمانی، سیمین بهبهانی، هنگامه افشار، نادر نادرپور، شهرنوش پارسا پور، حسن زرهی، گیسو شاکری، سالار احمدیان، روحی میربها، سهراب اندیشه و نوشین دخت، ملیحه تیره گل، فریدون مشیری، محمد رضا لطفی، عبدالوهاب شهیدی، محمود عنایت، هادی خرسندی، پرویز صیاد، محمد امینی، پرویز شوکت، مهدی اصلانی، شیرین مهرید، حمید رضا رحیمی، پرویز قلبچ خانی، فرامرز اصلانی، حورا یآوری، رضا علامه زاده، هوشنگ ابتهاج (سایه)، اسفندیار منفرد زاده، ناصر رحمانی نژاد، منصور خاکسار، ناصر زراعتی، جواد طالعی، میرزا آقا عسگری (مانی)، صدرالدین الهی، فرج سرکوهی، نادر مجد، سلی (سلیمان و اتقی)، بابک تختی، مرتضی محیط، ابراهیم نبوی، مرتضی میرآفتابی، نصرت الله نوح، حسن شایگان، محمود گودرزی، محمد صدیق، سهراب اخوان، داریوش آشوری، هوشنگ کشاورز صدر، عباس مظاهری، عزت الله نگهبان، بهمن مقصدلو، مسیح علی نژاد، فرهنگ ... هلاکویی، حورا یآوری و

حاصل برخی از این دیدارها، گفت و گوها- مصاحبه هائی ست در باره روشنفکری و کانون نویسندگان ایران که در جلد ۵ از مجموعه ۵ جلدی "بخشی از تاریخ روشنفکری ایران" منتشر شده اند. انتشارات باران در سوئد به سال ۲۰۰۲ این مجموعه ۵ جلدی را منتشر کرد



.....

از خاطرات آن روزها

محمد مختاری در اورلندو (نوامبر ۱۹۹۵)

جنون رودابه است این سرزمین

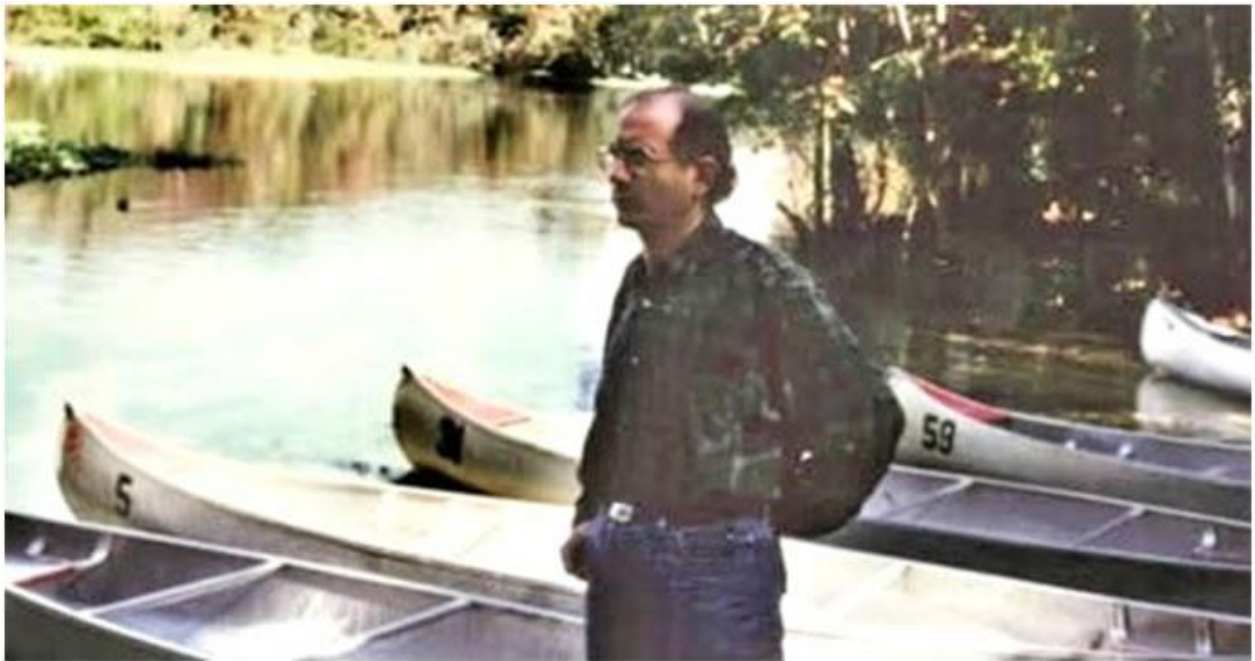
هزار پرده فروهشته اند و می نگرند

و خاک وقتی آخته شد

شغاد را

حتی از پشت زال برمی انگیزند

(محمد مختاری - منظومه های ایرانی)



کنار کانال آب نشسته بود. دست دور کمر پسر «امید» حلقه کرده بود تا مباد درون کانال آب بیفتد، کانالی که حاشیه‌اش بیشه‌ای بود و این سوی اش خانه‌هایی باغ‌گونه. کانال سبز و زیبا، دور دریاچه حلقه زده بود، پوشیده از نیلوفرهای آبی و خزه‌هایی که با حرکت تابلوهای نقاشی مواجی به نظر می‌رسیدند

با تکه‌ای چوب خزه‌ها و نیلوفرها را به کناری می‌زد، نان خرد می‌کرد، به امیدهم می‌داد و با هم برای ماهی‌ها پرت می‌کردند. هجوم ماهی‌ها به‌سوی نان‌های خرد شنگول‌شان می‌کرد. نان‌شان که تمام شد امید حوصله ماندن نداشت، و رفت. او اما کنار کانال نشست

چشم از کانال برنداشت. مات شده بود انگاری

گیلاسی شراب برایش بردم با پری کالباس؛

“کجایی مَمَد، به چی فکر می‌کنی؟ مواظب باش غرق نشی.”

خندید؛

“به قائم‌مقام فکر می‌کنم و به آنچه در دوره قاجاریه به سر مردم آوردن”

“چرا به قائم‌مقام؟”

نمی‌دونم، شاید به این خاطر که دیشب با جنتی عطایی و اسفندیار منفردزاده و بهروز وثوقی صحبت از قائم‌مقام شد، شاید به این خاطر که امروز صبح تلفنی آدرس خونه‌مو به یکی از بچه‌های «سیاتل» دادم، و اونم از اونور گفت

“منم بچه خیابونه قائم‌مقام و تلنگرو اون زد

باز با همان تکه چوب خزه‌ها و نیلوفرها را کنار زد

“گفتی تو این کانال که منو به یاد میهنم میندازه همیشه شنا کرد؟

“نه، بهت گفتم نصف بیش‌ترش رو لجن پوشونده، لجن”

:خندید

“عجب تاریخی! راستی کارهای قائم‌مقام رو خوندی؟”

نه زیاد، قصیده‌های ازش به‌یاد دارم، همون قصیده‌ای که وقتی با ولیعهد وقت اختلاف پیدا کرد گفت، اینجوری‌ام تموم
:میشه

تا چند به خوان چرخ باید برد / از بهر دو نان جفای دونانم؟

”وجه پایان تلخی داشت. به دستور محمدشاه تو باغ نگارستان خفه‌ش کردند

:عینکش را برداشت، و چشم‌های اش را مالید

آدم جالبی بود، اگر وقت کنم می‌خوام چیزی درباره‌ش بنویسم، می‌دونی به نظر من سیاستمدار ورزیده‌ای بود، ضمن
اینکه غرور و فُدی قشنگی‌ام داشت. با میرزا آقاسی نمی‌ساخت و کارهای فتحعلی‌شاه رو تأیید نمی‌کرد، واسه همینم
مدت‌ها کنار گذاشته شد، در بهر شد و تهمت‌های زیاد بهش زدند. خُب «سیدالوزراء» باشی و زیر بار حرف‌های شاه و
”لیعهدش نری خیلی حرف گنده‌ایه. باید کاراشو خونند

:و خواند

ای گلبن تازه، خار وجودت / اول بر پای باغبان رفت“

می‌دونی، قائم‌مقام بیش‌تر اهل سیاست بود، توی مسایل نظامی هم خیلی تیز بود، شعرم می‌گفت، نثر خوبی هم داشت و
”اهل قلم هم بود

:و باز با همان چوب بر آب کوبید، شلپ و شلویی راه انداخته بود تا شاید ماهی‌ها به هوای نان سراغ اش بیایند

عاقبت خوبی نداشت، کار قاجاریه خفه‌کردن بود. مگه با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسن‌خان
”خبیرالملک این کارو نکردن؟

اما مَمَد خود قائم‌مقام هم برای خوش‌خدمتی به شاه جهانگیر میرزا و خسرومیرزا، دو برادر شاه رو که تُو قلعه اردبیل
”...زندانی بودن کور کرد و

:نگاهم کرد

:و باز چوب بر آب کوبید

بلند شد، چوب را به آن سوی کانال، به طرف بیشه پرت کرد. و به آب، که دیگر آرام گرفته بود خیره شد، و خواند؛

نگاه میهنم بیرم کرده است

”چراغ ماتم است گلائیل



محمد مختاری- دیتونا بیچ - فلوریدا (نوامبر ۱۹۹۵)



محمد مختاری و فرامرز سلیمانسی، مسعود نقره‌کار (و امید نقره‌کار)، نوامبر سال ۱۹۹۵ - آمریکا



فرامرز سلیمانی - دیتونا بیج - ژانویه سال ۱۹۹۶



با فرامرز سلیمانی - اورلندو سال ۱۹۹۶

....

از میان پرندگان ساحل محمد مختاری و فرامرز سلیمانی، «حواصل» را، و من «کفتر چاهی» را دوست می داشتیم. - ۱
فرامرز می گفت: «کفتر بازی رفته توی ژن و خونت، آخه این همه مرغان زیبا و رنگارنگ تو این ساحل ناز و عشوه
! پرواز میدن اونوقت تو رفتی سراغ کفتر چاهی ها که آدمو یاد قبر امام و امام زاده می اندازن



[خبرها، گزارش ها و ویدئوهای بیشتر را در تلگرام اخبار روز ببیند](#)